

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه عمومی آستان قدس
۱۱۴۸۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <i>تذکره نواب</i>	
موضوع: <i>تاریخ و جغرافیه</i>	
شماره ثبت: ۲۴۰۲۷	تاریخ ثبت: ۱۳۰۲
۲/۵	

۱۱۴۸۶



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۱۴۸۶

۱۱
۹۸۱

۲۰/۴/۱۰

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه



نارسى پيپشرا

ادبيات شاهينى ادبيات طلى است : شاهينساز معنى را دنيقا تجزيه ميكند :
 پاره هاى رنگارنگه آنرا خوب ميگرده : اين پاره ها را با تناسب تركيب مينماياند :
 رنگبارا هنرمندانه ميايزد : ~~رنگبارا~~ با معنائى چنين آراسته مى سازند :
 شاهين ساخته ميشود .

ادبيات شاهينى پنجاه گاه تنهائى نيست : بي تنهائى ! شاهينسازان راى
 آئينش شاهينش رنج ميبرد : زنده باد رنج !

باز هم ميگويم : شاهين ايراني است !

دكترتندر - كيا



لیست شعر و ریاضیات

: مقاله عنوان "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

: عنوان مقاله "تاریخ ریاضیات ایران" : در این مقاله به بررسی تاریخ ریاضیات در ایران پرداخته شده است.

شاهین ۲

(۱)

ای بدرک که ————— رک ————— رد ۱

————— رک —————

(۱) این شاهین چهارباله است.

نست شوی ای تا بشر نیست که چه بازی شروشوی است زندگانیست ای مارلجن مک بوزینه ریخت گرامی!
پنجه بی پاک و سباهی هیچ از تو نپرسیده که میخواستی با من میخواستی ای بیگانه با فشار بدنها میراندت و تسو
ول زار میزنی! چندی چون سگ هار میگردی سفید و سیاه ماه و سال می از تو دیدن و از روزگار چنان پشایی
چزائیده که نوزه کان بگوشی پر! باری هنوز روی خوشی ندیده ناگهان بخود آئی که شیریات را شوی
کشیده اند و باید له و پیر ۰۰۰۰۰ ای امان ۰۰۰۰۰ می پیر و سیده هان جان بگمت جان که من من مرگ!

ای نازنین مکش آه! آفرین سرد باش!

زندگانی آموختی

جانانسه سوختی! اکنون خونسرد باش!

تاه تاه!

وای وای چه تلخ و تیره است زندگانی!

راستی ای مردم اینهمه رنج و اینهمه شکجه برای چه چرا؟! کست که بداند کست؟! آن هر که میداند نفی

بندازد! نف! ایوای چه دردی چکم؟! آخ!

کجائید!!

مردم مردم! واخ!

بمائید بمائید که آل آمد و مردم!

چه خبر شد؟! هیا هوست!

چه مگر شد؟! همسایه زائوست!

خدا قوت!

بیچاره دختر! ایچانی ماما!

اله اکبر! مارمولک آمد بدنها!

بسلامت!

چشم همه روشن!

گزارش شد بمن:

روایتی و آریستوٹیلی

أية المراسلة: ١٥٠٠

3.6.4

۵۹ ؟ چنانچه در این باره در اینجا بحث کنیم

! و بگویند خدا را که ما را از این دنیا ببرد

! حرمه له ! نه نه نه نه نه

! لعل رمضان !

! اے خداوند آسمانی کہ !

[illegible]

زالو : تاریخ تولد : ہفتہ پندرہ جانش !

مادام : " خسته شکسته !

نام : خجسته ! خجی؟! به به ! زنده باد !

ای جان خجسته که فحالتک؟!

توکجا اہنجا کجا !

آمدی تلاشها؟!

خيلي خوش آملو ۽ مبارڪ !

خوش باش که به فلک جهانسی !

زہنجا کہ نوئی نہافرہدہ!

بہن! چہ خوش است زندہ گانی !

ای سہ ماہی ملو میں ضرور سہ ماہی بخوش باغ

اما ہواش !۔ ایک شہر

آی شکبه نوم وولرمی که نه ماهه روزگار باخون خود تومبھانی را بامهربانی پرورید مجله و چنان در لای خونه

باکته می‌شود ای خونخوار که زهر بچش اندرونه نازک و نازوش را می‌کندی مجبوری اندرونه تابیدنگونه

تودرهمان تخدمانت خفه ميمردی و ما درت راهم باخود پدرك ميمردی بی دل وی روده هرد و از شرابین —

زندانگانی آسوده! همین! شنیدی ای جوجه جن نازنین؟! دانشی درست که چیست کناهکار؟! اکنون کمی

بگفتم ما درت را با هزار انتقام خودت و پدر پرهیزگانت و انتقام هفتاد و نهم تا کام لبه ده دل و دانه دیده و رازایمن

زن و باک و کمزه مردم آزادستان با انتقام!

انشقام ! - ونگ ونگ !

بہنوہ بھگرا سوہ کی شدہ حرام

ای مام ! - ونگ ونگ !

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی! چکم آخ چه بلانی!
 به به از توتساره هلسو!
 آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!
 پرده دیگر
 گفتگوی فرزند و مادر:
 ای ورپیری بچه تو ای دشمن جانسم! - عرعرا!
 کشتی تو بر اینکه زدی زار زینرید!
 از دست تو سگ توله همیشه نگرانم! - وغ وغ!
 بهخواسم و بهمار! - هغ هغ!

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی!

به به از توتساره هلسو!

آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!

پرده دیگر

گفتگوی فرزند و مادر:

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی! چکم آخ چه بلانی!
 به به از توتساره هلسو!
 آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!
 پرده دیگر
 گفتگوی فرزند و مادر:
 ای ورپیری بچه تو ای دشمن جانسم! - عرعرا!
 کشتی تو بر اینکه زدی زار زینرید!
 از دست تو سگ توله همیشه نگرانم! - وغ وغ!
 بهخواسم و بهمار! - هغ هغ!

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی!

به به از توتساره هلسو!

آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی! چکم آخ چه بلانی!
 به به از توتساره هلسو!
 آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!
 پرده دیگر
 گفتگوی فرزند و مادر:
 ای ورپیری بچه تو ای دشمن جانسم! - عرعرا!
 کشتی تو بر اینکه زدی زار زینرید!
 از دست تو سگ توله همیشه نگرانم! - وغ وغ!
 بهخواسم و بهمار! - هغ هغ!

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی!

به به از توتساره هلسو!

آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!

پرده دیگر

گفتگوی فرزند و مادر:

ای ورپیری بچه تو ای دشمن جانسم! - عرعرا!

کشتی تو بر اینکه زدی زار زینرید!

از دست تو سگ توله همیشه نگرانم! - وغ وغ!

بهخواسم و بهمار! - هغ هغ!

ای کرمک پیوست لخت ولنج ای جندک جیغو چکم من که تویدیمله بخوابی بشترکی!

به به از توتساره هلسو!

آنرهن شيطان کوجولسو! - ونگ ونگ ونگ!

پرده دیگر

گفتگوی فرزند و مادر:

ای ورپیری بچه تو ای دشمن جانسم! - عرعرا!

کشتی تو بر اینکه زدی زار زینرید!

از دست تو سگ توله همیشه نگرانم! - وغ وغ!

بهخواسم و بهمار! - هغ هغ!

ای کرمک به ریخت لخت و لنج ای جندک جهنو چکم من که نوید بیله بخوابی بشمری؟! چکم؟! آج چه بلائی!

بشنگ آمده ام تنگ!

لا لاسی!

وَنگ وَنگ وَنگ وَنگ!

وای وای وای!

کام شده زار خودم بهاره!

ظلم شده بیمار دلم پساره!

چکم ایخدا!؟

آی خداها شفا!

بسکه کردم گله گرفت احم!

بچه گرفت آبله بچه بیگسار!

ای خدا خودم بدم

تقرین بخودم

کسه بد کسرت!

چکم ایخدا!؟ آی خداها شفا!

مبذیری ای نوزاد ناآموده که باز هم برد باشت از گله بشنو بهایمیراگرشمان شنگ با من!

باری از کودک بهبودی - ای بدبخت!

از صادر خوشنودی گرفت درخت! ده کم آهاده شد

دل مادر گاهی شاد ترشد:

جانم ماه تابانم او مرگ من را به بین چشمک بزنی ای نازنین به چون نی بینم دمت

آندم پریشانم! بخود هراسانم!

ای کرمک به ریخت لخت و لنج ای جندک جهنو چکم من که نوید بیله بخوابی بشمری؟! چکم؟! آج چه بلائی!

بشنگ آمده ام تنگ!

لا لاسی!

وَنگ وَنگ وَنگ وَنگ!

وای وای وای!

کام شده زار خودم بهاره!

ظلم شده بیمار دلم پساره!

چکم ایخدا!؟

آی خداها شفا!

بسکه کردم گله گرفت احم!

بچه گرفت آبله بچه بیگسار!

ای خدا خودم بدم

تقرین بخودم

کسه بد کسرت!

چکم ایخدا!؟ آی خداها شفا!

مبذیری ای نوزاد ناآموده که باز هم برد باشت از گله بشنو بهایمیراگرشمان شنگ با من!

باری از کودک بهبودی - ای بدبخت!

از صادر خوشنودی گرفت درخت! ده کم آهاده شد

دل مادر گاهی شاد ترشد:

جانم ماه تابانم او مرگ من را به بین چشمک بزنی ای نازنین به چون نی بینم دمت

آندم پریشانم! بخود هراسانم!

ای کرمک به ریخت لخت و لنج ای جندک جهنو چکم من که نوید بیله بخوابی بشمری؟! چکم؟! آج چه بلائی!

بشنگ آمده ام تنگ!

لا لاسی!

وَنگ وَنگ وَنگ وَنگ!

وای وای وای!

کام شده زار خودم بهاره!

ظلم شده بیمار دلم پساره!

چکم ایخدا!؟

آی خداها شفا!

بسکه کردم گله گرفت احم!

بچه گرفت آبله بچه بیگسار!

ای خدا خودم بدم

تقرین بخودم

کسه بد کسرت!

چکم ایخدا!؟ آی خداها شفا!

مبذیری ای نوزاد ناآموده که باز هم برد باشت از گله بشنو بهایمیراگرشمان شنگ با من!

باری از کودک بهبودی - ای بدبخت!

از صادر خوشنودی گرفت درخت! ده کم آهاده شد

دل مادر گاهی شاد ترشد:

جانم ماه تابانم او مرگ من را به بین چشمک بزنی ای نازنین به چون نی بینم دمت

آندم پریشانم! بخود هراسانم!

خواجه شد بگذارید زبانش باز شود :

ای بچه ها کجا شد ؟! با هم همه بیائید !
همه ها نمائید ! باین پیه نرمائید :
اگر میخواهی همه
بیا بگو با همه :

تته پته تته پته تته پته تته پته تته پته
(نمود پاله بچه مار دارد نیش در می آورد !)
توتاکی چهارچنگولی ؟! آها خجلی خوشت میآید از گولی ؟! اینکه نشد زود باش بیفت راه
- ماله هزار پاپول افتاده !
آهسای پها پها
تانی تانی تا ! تانی تانی تا !
شکرت ای خدا ! اگر این بچه راهم نمداشتم چه مداشتم ؟!

- یکی بود یکی نبود :

مادرم گفت زود باش زود اسباب بازیهایت را کنار بگذار
برو کفایت را بردار و بیا برویم و تو را به پستان بگذاریم !
- مادر جان من دستان را دوست ندارم
بجایش یک دوچرخه بخر برام !
- وای خدایم بر سرم !
- ولم کن ولم کن من نمیام پس نمیام !
- نمائی ؟! فزایز مبرم !
- وای وای !

خواجه شد بگذارید زبانش باز شود :

ای بچه ها کجا شد ؟! با هم همه بیائید !
همه ها نمائید ! باین پیه نرمائید :
اگر میخواهی همه
بیا بگو با همه :

تته پته تته پته تته پته تته پته تته پته تته پته
(نمود پاله بچه مار دارد نیش در می آورد !)
توتاکی چهارچنگولی ؟! آها خجلی خوشت میآید از گولی ؟! اینکه نشد زود باش بیفت راه
- ماله هزار پاپول افتاده !
آهسای پها پها
تانی تانی تا ! تانی تانی تا !
شکرت ای خدا ! اگر این بچه راهم نمداشتم چه مداشتم ؟!

- یکی بود یکی نبود :

مادرم گفت زود باش زود اسباب بازیهایت را کنار بگذار
برو کفایت را بردار و بیا برویم و تو را به پستان بگذاریم !
- مادر جان من دستان را دوست ندارم
بجایش یک دوچرخه بخر برام !
- وای خدایم بر سرم !
- ولم کن ولم کن من نمیام پس نمیام !
- نمائی ؟! فزایز مبرم !
- وای وای !

دانش که بشا را می انگیزد

خداوند چه پدر ؟! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

(آتش گسیخته شد از آن که دور افتاده است)

دل شفیق را زین شمشیر ؟! زین را زین شمشیر ؟! زین را زین شمشیر ؟!

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر ! خداوند چه پدر !

خداوند چه پدر !

نمایان ؟! بگویند چه زبان درازی !

چک چک ! هسای هسای !!

طفلك اكجا زارزار مېرخن گذار بانېش را بكنده بازې !

بشاری ناگاه !

بدبختان رسیده ایم !

امسان پسرگاه !

کتاب هم خریده ایم

خداوند چه پدر !

سلام آموزگار !

بگناه هم بگناه !

چنان شمریم

بخت

مزن زار !

مشرسم ! واه واه !

مشرسم باز کن دهان !

مشرسم هیچ ننگان !

مجموعه

کوچولو

مگنو :

الف .

بسم

آه !

ای که از آن استخوان دور ریخته؟ یا که

!! زنده زنده ...

ای که از آن استخوان دور ریخته؟ یا که

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

... زنده زنده ...

سر شمشه باز شده! بنوش این یک قطره!

دانش آغاز شد! سم سبزه! کشتت پسر! ای مادر جان چرا فریاد

تاه تاه تاه! واه چه خوشم واه! زنده بساد، دانستش!!

- روزی از روزها دیدم که نوزد نازتم گریه میکند چه گریه ای مانند مادر چه مرده پکریه مرده!

آخر چه چیه برای چه؟! این روزها

مگر کس خبر بدی آورد؟ برای اینکه من قهر کرده!

- ای شوخیانم منو

چرا دراز کشیدی؟! رنگت چرایی شده؟!

بیابه بین ندیدی! که گوچه هار شده!

بامن لجی؟! ای لجو

اگر تو قهری بگو

چرا نمایی منو؟!

- امروز چرا تو چیزی بمرچه هاندادی؟!

چه مریچه های ریزی به بین هنوز افتادی؟!

بامن لجی؟! ای لجو

اگر تو قهری بگو

چرا نمایی منو؟!

شب بامن درازی چشم را واکن آفتابه!

حالا چه وقت خوابه؟! ای خفه شو مرده شویت را برد!

ده بروگم شو بهانهت مرده!!!

ماری بگو! برای چه؟!

ایستاده خاموش در آن ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

ایستاده ایستاده ایستاده ایستاده / ایستاده ایستاده ایستاده

مردم ۱۲ برای چه مرد ۱۲؟ چه بسد !

راستی مادر جان آدم چه جور مهربان ۱۲ ها ۰۰۰ ۴۴ ده بگوه بنم ۰۰ ای مادر جان چرا تو چند

روز است اینجوری هستی ؟ !

مادر چرا خوابیده ای ؟ ! جانم تو بیکاری مگر ؟ !

این روزها مادر مرا

نه دیده نه بوسیده ای از من تسو بزاری مگر ؟ !

مادر باید برخیزی

من دوست دارم دوست

خیلی بخدا

به از من گر بگریزی گوشت خانم بد خوست

بمهر است وی وفا

مادر جانم برخیز از جا

زود !

زود !

که تنهایم تنها !

مادر جان نبودی دیشب ۰۰۰

دیشب همجنس روی گلها گریه ای دادم که بازی میکند !

از هروری مو موکان غلطه نازی میکند ! مانند سو !

اینهم تسو من بچی بخود آندم تولوزو میشووی

گاهی چنین گاهس چنان پهلوی پهلوی میشووی

و به بنده چه خالی می شود بچشم تو میشووی

باید بگویم ۱۲ ای چه گریه مادر جانم را اگر بفرستی گریه کنی

ماری مگر ؟ ! خرابی چرا ؟ !

! رستم هر جا

و شیدا

• شیدا را شیدا

! شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا

: شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

! شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

! شیدا را شیدا شیدا شیدا

! شیدا را شیدا شیدا شیدا

! شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

شیدا را شیدا شیدا شیدا

: شیدا را شیدا شیدا شیدا

بهرست سربز آرام در گوشه نشسته نشخوار میکند کتابی را آهسته نام این زبان بسته علم است :

- " منکه میبینی نمیبینی من آن من نیستم من آن کسی هستم که میدانم که نمیدانم ! "

- چشمت را ببند و واکن خوب تماشا کن شهر شهر دیگرست :

دخترت مست و مطرب زجا که روی چمن توی گلها بیخود می بخورد و بر میورد ! دل را که نباختی ؟ !

نورشته عشق را هم که شناختی ؟ آها خوراک این کبوتر بازآب دل کتاب است و نوشابه اش خون آبه ! خودت را خوب بیا

- " مردم همه آشفته بیائید و ببینند بروی دست و پا ! آه نمازنده که بهرید برایم ؟ ! واه ! "

- چشمت را به بند و واکن خوب تماشا کن شهر شهر دیگرست :

خاکی بلند میشود اتومبیلی تند میروید و توی کچلی کوسه باد پول گرفته است :

- " من قاضی الحاجاتم ! حلال مشکلاتم ! بلا یویب لایم ! پر خاک بر سر لایم ! "

- چشمت را به بند و واکن خوب تماشا کن شهر شهر دیگرست :

کاربر درد سر است ! جوان زبانی در برابر آفتاب بلند بالائی ایستاده می خورد را می آید و میستاید !

امان از زبانی :

- " به به بمن ! چه اشکها برایم چکیده ! دلها بیز برایم تپیده ! همه جا جای منست ! "

- چشمت را به بند و واکن خوب تماشا کن شهر شهر دیگرست :

- مسجد است ایستاده که دو گوشت کوب بدو دستش داده اند ! گویا بچلوان است شاید قهرمان

هم شده باشد ! از دورش بد نیست اما چیزی دیگری هم بلد نیست :

- " مله همانم که همش میخورم و باز که گفتند بخور خواهم خورد ! بله ! ! "

- چشمت را ببند و واکن خوب تماشا کن شهر شهر دیگرست :

میز میز ریاست است و پشت این میز میز مردی با عینک اما خیلی با نمک گم گشته است ! آخر دیدی

کجاست ؟ ! درست نگاه کن از میزانی به بالا میزبان است :

- " بانوان آناهان ! بخداوندی خدا هنوز نوك انگشت من بقیه رنگ اشاره نکرده بود که آنآ دور "

" دیوار همه با هم بازای می زبانی نریاد کردند ناکهان : " پله قسریان ! "

ای جوان به چه با بهره ! خوش خرامی نکو چهره !
 بامداد شما ۰۰۰۰
 بشکن تاکه بشکیم !
 تیغ !
 پسرده جوانسی !
 مرد زندگانی !
 - برق اوچمت برآرم -
 پشت شمشه ها گدازم !
 امین چشمها !
 بشکن تاکه بشکیم !
 تیغ !
 پسرده جوانسی !
 مرد زندگانی !
 - باتوسری همین مو -
 وارونه رویت از رو !
 ریشو بیا !
 بشکن تاکه بشکیم !

ای آهبا !
 بشکن تاکه بشکیم !
 تیغ !
 پسرده جوانسی !
 تیغ !
 مرد زندگانی !
 - ای جوان به چه با بهره ! خوش خرامی نکو چهره !
 بامداد شما ۰۰۰۰
 بشکن تاکه بشکیم !
 تیغ !
 پسرده جوانسی !
 تیغ !
 مرد زندگانی !
 - برق اوچمت برآرم -
 پشت شمشه ها گدازم !
 امین چشمها !
 بشکن تاکه بشکیم !
 تیغ !
 پسرده جوانسی !
 تیغ !
 مرد زندگانی !
 - باتوسری همین مو -
 وارونه رویت از رو !
 ریشو بیا !
 بشکن تاکه بشکیم !

المسألة الأولى

! سہیلو ہمارے دوستو

!

! رحمتها از من بزرگتر

1

! رسالة الى

! خُشود و سستی رسد ایستادگیه !
! بی‌خود و عجز خیزد ایستادگیه !

... السعدت ما يسود

!-مجانم عالی و شوم

— 15 —

رحمتہ الہیہ فی سبیلہ

— 1 —

! راجعہ الیٰ سابقہ باب

! قال انه له حبيبته صبيحة

! افسوس و غم

! سہولتیں ملے گی

!

!-معاذ الله!

— 5 —

! و... لا... لا...

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

اسمہ و عشق

12. 42. 2. 1

نہ !

پسندہ جوانسی !

نہ !

مرد زندگانی !

— دردی کشی — چه دردی
دندان شکن! — که گری

دندان طلا

بشکن ناکه بشکهم !

... واه چه شد ایها میگردان این زنده گشتم ای روزگار کی آهسته، توکن که چه مرگیده ماورد واه واه چشم

پہرہ جوانسی !

۱۔ دلفریقی | ۲۔ چان من گارہ | ۳۔ کھنکھ | ۴۔ کارگر | ۵۔ اورو | ۶۔ ایزن پھرنس | ۷۔ پھلو، ستورنگہ من غیر مولا

میرزا زنده گانی | حسن خرم جامی | آلاء الله علیه | واه چه خوبتر!

— ماہی دلت چنان لہ
کاہدہ دراز دماغت ا

پس از دریافت آیه در روده ها سرافقت ا

بہارِ نوری را از غیب باہر و کربنا

۱۰۰

بشکن ناکه بشکیم !

نہ ! کہہ گا میں ہر مہربان ! لائے ہو انہیں ! اللہ تعالیٰ !

... ایان اورین ویش پامپان

بالرأساء چشم و گسوزان !
فغ !

مگر وہ زبہ گانسی !

— بازنگ رنج و مانم بکم در چهره ات چمن هائیکه سباهی اندوه در هر شمارش چنان گیرد بنیاد

که هیچگاهی نکرد آگاه :

— زامہب مہ۔۔۔ ان جنگی درجہ گاہ توپ و فنیہ کی •

! زنت

! بستانم خنجر

! زنت

! بستانم خنجر

زنت من - ! زنت من - زنت من - زنت من -

زنت من -

! بستانم خنجر

! زنت

! بستانم خنجر

! زنت

! بستانم خنجر

! بستانم خنجر - ! بستانم خنجر -

! بستانم خنجر - ! بستانم خنجر -

! بستانم خنجر

! بستانم خنجر

! بستانم خنجر

! زنت

! بستانم خنجر

! زنت

! بستانم خنجر

زنت من - ! زنت من - زنت من - زنت من -

زنت من - ! زنت من -

زنت من - ! زنت من -

بب از هوا - ! بب از هوا - !

بشکن تاسکده بشکنم !

! نسیخ

بشکن تاسکده بشکنم !

! نسیخ

بشکن تاسکده بشکنم !

! نسیخ

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

بشکن تاسکده بشکنم !

ماه اسبدر آب سپرز

جوانی است!

همه میسرارند دقـسـز

هوا آسمانی است!

چه شودای عشق که توهم بهائی -

نادرست ناهان شود روح خدائی

ای وای ای عشق نگاهی بین بچه حالم آه آهی هستم و همین آهی!

- ای فرشته سفید!

هی سرولا بلای ایـسـرها

هی مشود رنده هانا پندیده

که بخداوندی خدا

در پهن پهنی مہینمت درست!

تو نمیدانستی هیچ!

ای دخترک هستم محمود رسفیدی توست!

حالا تو خود راهی بیچ!

ای وای ای عشق نگاهی بین بچه حالم آه آهی هستم و همین آهی!

ای عشق کجائی؟! برسد اندام!

چرا نمائستی؟! بیا که افتادم!

آخر نیامد! ای بدرک! مگر مجبوری؟! فرشته نشد حسوری!

شہوت کمک!

زنی هرکه باشد بر اہم بگہست!

که چندان میان زنان نرق نیست!

သစ်တောများကို ထိန်းသိမ်းစေရန်

إشدا رعايه

[illegible]

إلى الله المرجع

— یہاں یہ بھی دیکھنا ہے کہ

— ۱۲۸ —

مجلس شورای اسلامی ایران

المجلة في طباعة المطبع

! شمس و ماه و ستاره ها و دریا و کوه ها و

وہو! رہتا ہے

! راز و نهان است ! ! راز و نهان است ! ! راز و نهان است !

چو پروانه کارم بود گل مکی بزم گل بگل این نشد آن مکی !

جوانی کثیر شعله پرداختن ! طرب از طرب بهره برداشتن ! همین !

یا حیات کو بھرنے کے لئے ہمارے لئے ہر دم خیاں ! مراہم !

این دیگوب و تشنگی کسرای خانم جان !

ای خانم شهوت انگیز ای اندام توند و لیس

حیف که ما و وجودیم ! ای کاش یکی بودیم !

ای پر آب رسیده بدن ای کاش اینکاش من .

پرمشان و گنج و مست چنان مہشرد مت بان و دست

کہ بگوئی آج شکستہ ! نوجوانی عروج کا ہے

ای آتش اندازنازنین ناخن و دندانم را بهین !

ای کاش میفکندم بختت ممنوعیت سپاه و کپی—سود!

میشدم خوشنود چنان میشدم شهنش

که بگویم ای وای مگر مستم ؟ !

ای وای چه کردم چه هستم چه ناپاک وستم من ای جانی بیگناه ای جان نشسته ای خانم بهم که هرگز

نہیں چنیت ! پشیمان ! بیکش !

پشیمانم که یاد کردم به یاد! ای نفرین سر هوس!

ببخش ای شیطان مقدس ! خدایا بهم چکارت نكده !

پشیمانم از پشیمانی !

زنده باد جوانی

خوشگــذرائی !

ای زری جان بـا ! ای پـری تـو پـرو !

ای نری جان بها ! ای نری نـــو و نـــو !

ای میوه با خد بجه برو شمس برو انس با
 جوانی زود میگذرد امشب را غنیمت شمसार
 با خوابت نمیسرد ساز نوشابه قمار
 بن وکوب و قلقلکش کسن
 هر چه باد آ باد
 ساجیل و شیرین میباش! بی غم خوش میباش!
 بریز و بیاش و بخلش کسن
 بی خیالش باش!

زندگانی رنجبه باشد نوجوانی هر چه باشد!
 بچه؟! بخور و بنوش و ولش کن!
 بی گلک!
 هورا هورا! اینجا بسا اینجا!
 ماچی ابعاء! قشاه قشاه قشاه!
 شین است بنقصر! آهای بچه ها مرده اید!
 با پر خورده اید؟!

رقص رقص!
 نکروالن تانگو! بک دو سه!
 هو! دیگه رقصه!
 امشب هم گذشت چنین!
 آه هی هر شب همین؟!
 همه شب بخوابی؟! راستی که چه عذابی!
 هر شب میسریده؟! از این هم بدتر آمده!

ای میوه با خد بجه برو شمس برو انس با
 جوانی زود میگذرد امشب را غنیمت شمसार
 با خوابت نمیسرد ساز نوشابه قمار
 بن وکوب و قلقلکش کسن
 هر چه باد آ باد
 ساجیل و شیرین میباش! بی غم خوش میباش!
 بریز و بیاش و بخلش کسن
 بی خیالش باش!

ای میوه با خد بجه برو شمس برو انس با
 جوانی زود میگذرد امشب را غنیمت شمसार
 با خوابت نمیسرد ساز نوشابه قمار
 بن وکوب و قلقلکش کسن
 هر چه باد آ باد
 ساجیل و شیرین میباش! بی غم خوش میباش!
 بریز و بیاش و بخلش کسن
 بی خیالش باش!

زندگانی رنجبه باشد نوجوانی هر چه باشد!
 بچه؟! بخور و بنوش و ولش کن!
 بی گلک!
 هورا هورا! اینجا بسا اینجا!
 ماچی ابعاء! قشاه قشاه قشاه!
 شین است بنقصر! آهای بچه ها مرده اید!
 با پر خورده اید؟!

رقص رقص!
 نکروالن تانگو! بک دو سه!
 هو! دیگه رقصه!
 امشب هم گذشت چنین!
 آه هی هر شب همین؟!
 همه شب بخوابی؟! راستی که چه عذابی!
 هر شب میسریده؟! از این هم بدتر آمده!

ای میوه با خد بجه برو شمس برو انس با
 جوانی زود میگذرد امشب را غنیمت شمसार
 با خوابت نمیسرد ساز نوشابه قمار
 بن وکوب و قلقلکش کسن
 هر چه باد آ باد
 ساجیل و شیرین میباش! بی غم خوش میباش!
 بریز و بیاش و بخلش کسن
 بی خیالش باش!

! خورشید! خورشید!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!

! آفتاب! آفتاب! آفتاب!

! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!

! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!
 ! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب! آفتاب!

چند مردم خانه بودند که از آنجا می آمدند و می رفتند

ز سو مرده خونی زمین تاب و نشت مرا شعله برد و رفتم کسب رفعت!
 ندیدم اینکده هستم! همین! والسلام! چه سازم چه؟! لعنت بمشقی!!! انتقام!!!
 - دك و بوزید لعابت را بپندای قلندری سرویا پیراست رجز خوانی! تراچه رسد ثنا جنس نجر را که چنین
 بناپاکی نام شد سرعشق را بر زبان رانی؟! سالبها کشکول گدائی درد ست درید رو کوجه بکوجه و بدنبال هر بشاره
 دودی همه رنگش را ددی الحمداله! ای سنگ سیاه اکنون که خوب سرخوردی ای وگل جوانیت سگ خسور
 شده است هی چنین چکم چکم میکنی؟! ای دله سگ کاسه لبس چکی؟! چه میکنی رند و رشکسته؟! نسبه
 خراپات نه خانقاه گور! بجز! خودت را بکش! خودت را بکش زود! خوش باش و بولش کن علی اله! تاه تاه تاه!
 واه چه خوشم! واه! زنده باد عشق!!!

- خودم را بکشم؟! ای روزگاری چشم و رو داغ همین يك آرزو را بدلت خواهم نهاد خودم را بکشم؟! هر چه -
 هست نیست فدای من فدای من تنها باد که من همه چیز و همه کس را برای نفس نفیس خود می خواهم و پس!

زمان و زمین مرد و زن همه برای خودم همه برای من!

همیشه از هر چیزی خودت را بپس!

خود خود خود! خود خود خود!

- هد هد میگردد هد! هد! مرفک میکند فدای! فدای!

قدتسل عبد الحمار عند الدعا!

خود خود خود! خود خود خود!

- کم کم خیلی مهم شده ام! اول خودم و آخر خودم!

در این مهانه هم خلق و خدا!

خود خود خود! خود خود خود!

دنا خود نگاه است! مال خود خواه است!

بهریک مردم جهان باد نیست! خودم زنده باشم خودم! "من" بگفت!

- راستی هی با میخواندند هر چه بخود نمی پستندی بدیگران روا مدار بهبودی مازار و مفاوت برافتاده ام

۱. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

بیشتر از اینست که در این دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۲. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۳. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۴. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۵. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۶. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۷. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۸. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۹. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۰. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۱. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۲. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۳. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۴. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۵. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۶. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۷. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۸. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۱۹. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

۲۰. حسودان دنیا را در این دنیا غلبه همیشه بود و در آن دنیا غلبه شد و در آن دنیا غلبه شد

- خوب ۰۰۰ کجا بودیم؟! ۰۰۰ میگفتیم انسان همه چیز را برای خودش میخواهد حرف حسابی است :

حالا برای تصفیه این حساب بیک مسئله ساده دیگر هم جواب بده : بین تو و قربا نصف مغز گذشته است .

چه نمایی . بهار و بهشت زندگانی یعنی نوجوانی ! همه ورش را دیده ای و لذتی نیست که نشده باشی درست !

حق با تو است ! اما جان در ورش خوب ببانندش تو که ماشا' اله خیلی باهوش و خیلی خپوش دیدی آخر چه دلخوشی

بگذار امدی میخواهی نیمه مانده زندگانی یعنی آن نیمه بده ات را بگذرانی ؟ !

هسا ؟ ! نهی کرده ام چغنه زندگسی ندارد برام جهان تازگی

از هر چیزی سرد و سمر شده ام !

هر کلکی رازده ام دیده ام نیست خوش آیی که نوشیده ام

نیت خدائی نه بود ناخدا خودم هستم و تشک و تنهاس !

بگشیم نیست نه دارم پشیز هیچکس هم چکش و هیچ چیز !

له شده ام جام و دلم لك زده زندگانیم کپسك زده !

همیشه از خود میسرسم !

برای چه من زندگانی کنم خود میخواهی و خرچرانی کنم !

آخر چه چهره ؟ !

هی بزن و هی بخور و هی بدو اینهمه جنجال و سار و سرو

این همه رنجاندن و رنجش که چه ؟ ! پنجه به پنجه کش و واکنش که چه ؟ !

راستی که همه ما دیوانه ایم !

شب و روز می کار و جوش و غروش چه ؟ ! می نمست و شوی بکن می پیوش

هی بدو هسی بدم ! برای چه ؟ ! آه های فهمیده ام !!

برای شکسم !!

: یسگر رفته بود

: راستم شکر لعل

۰۰۰ یسگر لعل چنان

! راستی توفیق

توفیق شکر

! خوش شکر توفیق شکر توفیق

! آه یسگر لعل شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

: یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر

! یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر

! یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق شکر توفیق شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

! یسگر شکر توفیق

خوب داشت بودی نفس که روزش و گاهی نفس

روگرد و خردم گردو ! مرگ را چاره نیست !

توفیق و توفیق !

تو ته چه خوشم . ته ته ! به به بخودم به به !

همه چیزم نراهم است !

خوش خوش خوشم است !

خوش چشم و خوش ابرو روم خوش و خیم خوش

خوش بوشم و خوش گیسو گشم خوش و گیم خوش

خوش خندم و خوش خندم گاهی گل و گه خندم

آهسای پیـــــارو !

پس نیست ملاً کـــــسو !

توفیق و توفیق !

تو ته چه خوشم . ته ته ! به به بخودم به به !

همه چیزم نراهم است !

خوش ۰۰۰ هس ! خودت را بکش !

اه چرا چند روز است بخود من اینچیزی شده ام ؟ ۰۰۰ گها هوا بد و سنگین باشد ! ۰۰۰ شاید از بیکاری است !

بند خود را چنان در آورده سرگرم کار خواهم کرد که دیگر جانی برای چنین وسوسه هائی نماند ! ۰۰۰۰۰۰۰

آه مبادا دیوانه شده باشم ! ۰۰۰۰ دیوانه !! ۰۰۰ تو دیوانه ؟ ! استغفراله ! راستش اینست کـــــ

بیکسره توفیق حقیقت پرست

حقیقت از تو بر نمی آید دست !

توفیق حقیقت پرست

سفر

به به از این خلقت ای بهینر
ایکه بنام بتو با این بشر
آه آه از این مردم دانش فروش
هوشی راینه می هوش فروش؟!
چند گنای دوسه لاطا لالت
فکری وثوقی کند این کائنات!
نام مراسم نه ای امان
کاش نهاد مرا این نازبان
چشم باو داده امش دیده نهست
کون باو داده ام او کمر بستود
اینکه نشد اینک نشد! چاره چیست؟!
کفری چاره خود سر بود
ای بشر ای جانود خود شناس
من بخلایت برسانم خندان!
تا که بدانی تو که من که من!
آنکه تو ندانسته ای نه من!
ای دهسان لبخ!
لبخ لبخ لبخ!

- که در میزند - که است؟! -

- باز کن بگساره - نه است!

باز کن ای بهیمه کز آشناس!
ماده ام ماده بهینر است!
زود باز کن!

منم ماده مادر هر چه هست
همان مرده عنصر همان ذات هست!
منم من منم ما بهینر هست!
بدستور که خود کشی مکی!?

مگر زندگی را تو دای بخودت

که خود زندگانی را بگیری زخودت!

بشر را بجای کشیده است کار
کند لغو قانون بهینر و گسار!
عجب آفرین بر تو باد ای عجب!
اه ای بنده آه بر تو ای بی ادب!
نه داری تو یاسم نه ازین هراس
تو خود خواه نادان "من" ناشناس
سرشتت منم من طبیعت منم
زمین آسمان نور و ظلمت منم

یگویند: بانوت حد یمن :

• خداداد •

شہین !!!

— هـوا رو پرشنی است ! ماه سُرْمَخُورِه !

پنجہ آفتاب دہانی است! آی آفتاب زد!

— پرتوخورشید از سر ما میسرزد! هواخنک است!

گلوه چمنی در کاسه کاشی مبلخزد! گلوه نهست اردک است

کامه نیست درهاست، لغزش نیست شناساست !

نه اینست و نه آن روحی سرور با آسمان !

ای الماس تراش

ای روشنائی پکاش

از من سلام از ما سلام ای نور تاب آسمانی !

— بہنم بہ کہہ چہ ہستی ای ہستی کہراہہ ! اوہ !!

بنگر بهر سو نامشروع نهی

هرزشت و نهکو برماه و خورشید

برای پروپاگاندا برای باز و طوفان

برداشت و دریا و هوا هرکوه و دره

بائین و بالا قطره قطره ذره ذره

روئینندگان جنیدگان

از این ویرانه‌ها

: نیمیاد و نه چینه لایه ها

* إسماعيل *

Answer!!!

! مانتھو! ! شہ! مانتھو! !

تصاوت اربابا شایسته عاقله اینان خواجه ربیع العاقله و شایسته عاقله

[illegible]

این جا وانجا هر پوک وانجیـــــوه

از معدودها نافله کوه

باید که بعد از هر طرف نماز میخواندند

کتاب: _____

از خود بخود نیست | در بر قیامت نیست |

نحوه کار با این دستگاه به شرح زیر است:

... ..

مجلس شورای ملی

...

وہاں سے سب سے پہلے سب سے پہلے

رستم از سره
چون به سجده

پہچاندار اند و جملہ مک چو

- با هم هما وزند

درکوشش انہازندہ

شده از یک دین به دیگر دین

ہکد سے مادر ہکد سے فرزند

خواهر برادر هم گمشد و خوشنود

عنان است این طبیعت و يك بساط است

پک کارخانہ پک خانوانہ

بایک نشانہ بایک ارادہ

— ۱۱۱ —

پہلے اس کے نام کو پڑا ہے کہ اس کا نام ہے

- بهنم به که چه هستی ای هستی کمره اه اه ! او!! !

— این هستی این هست

چگونه چنین شده است ؟!

خود بخود امتکار شد ؟ ! میشود این خود بخود ؟ !

میشود این به سبب این است که

ماده ای میسرده کند این همه!

نه ! نه ! نه !!! هرگز ! هرگز ! هرگز !!!

هستندسی و هست آفرین .

آنکہ نصابہ چھوٹا ہے

باید و باید که جز اینها بسود !

باید و باید که توانا باشد !

بہت توانا ! بہت ہشیار !

بہتے نہانا ! بہتے بہناں !

مکبارچه کوشش و شور و هیئت — ش ! مکبارچه عشق برای این آفرینش !

باشد و باید که چنین باشد ! نعمتوات و نعمشود جزاین باشد !

همه کائنات و یکایک همه

مَكْ يَمَكْ هَرَّوَجَوَدْ

من وذات من جمله پرہمہ

همنوا و همسرون !

رسیده به خانه

شبهه اند

!!!

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

!!!

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

شما را می بینم

از جهت مایه گوهر زنگانی؟! از شیره از پدر زنگانی!!

بده است يك جنس است این جان همه!

بده است يك نروست چندان همه!

- بهش به که چه هستی ای هستی گیسو را اء او!!

این هستی این هست

چگونه چنین شده است؟! این خود را نمیدانم!

خود بخود اینکار شد؟! میشود این خود بخود؟!!

میشود این بساورت این زمزمه

ماده ای مرده کند این همه؟!!

نه! نه! نه! هرگز! هرگز! هرگز!!

هستی هست آفرین

آنکه ناپدید چنین

باید و باید که جز اینها بود!

باید و باید که توانا بود!

باید توانا! بیهوده هوشیار!

بیهوده دانا! بیهوده بیدار!

بیکار چه کوشش و شور و بهش! بیکار چه عشق برای این آفرینش!

باید و باید که چنین باشد! نمیتواند و نمیشود جز این باشد!

همه کائنات و کسایک همه

يك بهك هر وجود!

يك بهك هر وجود!

مجموعه‌های علمی و ادبی

ما یوسف است

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

[illegible]

١٠٠٠

! ششما را به !؟! میگویم

کرمی از این نه آمدند که کتب میگردانند!

پرو تو ماتمزه شیب میگذرد! *روانایی*

۱۰۰ - تاج جهان اسرئو: موش همان!

میتواند ارمغان دهد جو—: ای انسان

بسا و مکتوب!

گوهر شمعوش است نیراوند شمعوش

این جرقه جانور!

درتورست او!

اوست که درست و گسسته این خروش

اہم گفتگو!

اوست که در هر دو جهان نهدش

درامه همنس نونہاں بیدیش

او همه جا هست! در تمام جا فروست است؛ از آنجا که

همچنانکه در توهست و در نوبه‌هاست! (نوبت توهست)

او هسنی گره است ! هر چه هست از او است !

اوست همه چهار نوا آفای نوا

ہمیں ہرگز نہیں!

منم بخدای تو!

ضم گوهر هسنی !

!؟ حب الوطن!؟ حب الوطن!

*فصلها وعبارة ان لم يسأله في نفسه . عا

[illegible]

* منه ايضا تا لا بعد فيه لا تسنوا ا
 * حسبه ان شواشي ما تا لا بعد *

!؟ ما سألوك بحسب طبعكم : والله !؟ شيا منكم لعل الله هو *

"إحسنا له" (احسنوا له) ما يسهل عليه

! حبيبى! حبيبى! حبيبى!

* رسالة المسير الى غايته في التفسير *

[illegible]

• ریشه و لغت •

* رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكَ *

إلهامه من السجرات والقاله

! انا انساك يا محمد يا ابا عبد الله يا محمد

of the V. 4. and 5. of the

1. 1990-1991 (1990-1991)

• زمین الہامیہ و مشرقی فلسفہ

!! افسوس

3-5-11 4-12-11

إلى الله المرجع واليه المآل

* ریسٹریکشنز کے تحت

نوامت از هر نائسی میآید !

کَمَك اِي تَتَا نَوَا • اِي آفَرِنْدَه مِهْرَبَان رَهْمَتَايِي !

رفتیم بامدت الهی • ای خدای جانوران • روشنائی !

فـيـنـا !

اینجا راه برو آسمان است .

شنونده گان گرامی

دارم چند بهنامی !

سخن باکھوان است :

نکنه هارېک است خېلی گېراست

خدا ایچده نيك است نر ایچده توانا ست

هر، و آهسته هو، د ا می شود

سعادت با تکامل پیدا می‌شود !

— سخن باطونان است پشك است و سندهان است !

اکـــــون

اینست قسائون :

هر روزی را واروی است هر توه ای را فـهـی

هرهائی راهونی است اینها همچنگند چندی

جنگ ما در پی روزی است

امروزی بهتر - راز دهم - روزیعت

هرفوه ای ورنه... شرگودد زهنگار !

شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق

در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق
 در شمال است و در جنوب و در شرق

ای نیکو سر !

سخن با ابراست : جای خود خواه قیصر است !

تو خود خواهی ؟ ! بچسب است !

باید خود را بخواهی اما نارساست !

اگر همه خرسند باشند تو بد بخت نماندی

تو نمیتوانی باشی خرسند تا بد بخت است جهانی !

تنها خود خواهی نادان ناخوش است .

خیالی است واهی این خود خواهی خود کشی است !

هلا تا که هستی شود در جامعه

همه بیکدیگر تو تو برای همه

تو از هر خدمت پدید آمدی چنین کن که هرگز نبینی بدی

خدای تو باشد خدای همه تو هم باش جانم برای همه .

تو نمیتوانی بخدمت بکوشی برای طلوع سعادت بکوش

که گاهی جزای جاد سعادت نیست ! برای این خدمت باید زبست ! زندگانی وظیفه است !!

سخن با خورشید است : رویم با تیره ناهید است

هر کسی است برای کاری هر کار هم بجای خود درست

بهر چه بیشتر وقت داری همان کار نرسواست

همه همباده نیستند وجود را طبقه بندی کرده اند نبروها کم و بیش توانمند ستاره ها کم و بیش بدرخشند

سر دم کسم و بیش با هوشتند

• ربيع الحمر سنة ١٢١٥ هـ ربيع الثاني سنة ١٢١٦ هـ

: راجع لیا ایا می باشد

! رستمون را که رستم شکستند. رستم شوخ و زنی که رستم شکستند.

: رښتيا د قاسم په

— 212 —

! ما عسى ان يكون لعلو ذاك العلم

الانتهای اوجاع و مشقت : السلام علیکم وعلیٰ آئالتہم وعلیٰ ریحانہم

إِنْ أَسْمَرَ تَغْيِيظُ قَوْمَهُ : إِنْ أَسْمَرَ تَغْيِيظُ قَوْمَهُ : إِنْ أَسْمَرَ تَغْيِيظُ قَوْمَهُ :

! حالنا شو بگفتند حقیر : حساباً و حسابشتر

! راندهای هوای

! راجع به راجع به : عشاق عشاق :

! وینا نام دینی! شریعت را بر ما! شریعت را بر ما! شریعت را بر ما!

! ن لہو نہایت دور : پہنچنا : —

!جنگجویی؟ چه لغو! ریشه! و استقامت ریشه را دور

! راجعہ راجہ راجہ : راجہ راجہ -

[illegible]

— نام من بلال است : سعادت در کمال است !

— بنده گلزار :

تنت را شامسه نگاهدار!

باش پرستار توانا هست نهك ببرد از به زبانه هست

هرزه مده پاسرقت را بباد زانچه طبعی است به چشمنی زبانه !

زندگیت را سرو روئی بند • بر سرو رو حال نگوئسی بند •

این همه پیچوده مگویم است عشق برزها نعل زندگیم است !

۔ من گل گلہا :

بود فتح را حرمه کار و دعا بروکش از تو گم از خدا !

جداگانه در سینه های آنها --- غ! چشم برافشاند و با غم

اینجا را نهی و اهریمن ... - خفه شو بد دهن!

اگر دست یابم باز! نـــــــخ! دراز در چشم منی چنگ

—هلا ايه که شد هستم : رتونهست برای نوهستم چه مرگ وجه نه

نه گرنشونم جز که فرمان تو شدم روشن از نور ایمان

کم ایخده ایا تو ییمان که فاش
برای سعادت ایا نعمت

نهم هرچه دارم در این شاهکام کفک ای خدا ای سعادت

بقرمانت ای چشمه روشنی

بنازم درک و ده ده و دو د د
برزم آتش سه سه و سه سه سه

کیم آنچه باید بنام تو کرد - نبرد ای سپاه ساهی

—مذکر کینه باشد یعنی روزی که بی نوبت حال است

اه ای فرشته سباه !

این کتاب در دو قسمت عمده است: ۱. رساله‌های فلسفی و ۲. رساله‌های علمی.

که گوید نوباک ونگونمستی؟! نه بهبوده نرگسه خونمستی!

بدانپایه هستی نوزدها که مهر ! بدم کهنه آتش بنام میهر !

—بہناب ای فشنگ اختر تابناک! کھک از تو می خواہم ای مہربان!

نواى عشق جان راز هسنى نوئى ! نوئى آنكه باهر كه هسنى نوئى !

- بنسٹام آئینہ

برخیزای گره !

کمال ای مهر و گمنه !

زندہ باک نہرہ !

خدائا که در سینه دار نفس بجنگم بفرمانت ای دادرس

نونا با منی فتح نوبان است نونا دوستی وای بر دشمن است

اگر دست و پاها بندند پلنگ
در آرد و چشم عتایی به جنگ

زبان شود شام خرجنگها

خوره گوشه‌بامل خیره سینه ام میشت من پستمان گشته چمنام

بدرنجه درخاك بېگانه اى بېنډازنم كچ وپســــــرانه اى

نوٹا ہامنی من چنان من! گم کہ لوزد جهان در طہن من !!!

ایمان من کہمست

که دست فلک باو نمیرسد؟! خدائی گنج است!

چهارم: عجمی است

کسی بی محک ہا و نہر مند ! این محک رنج است !

میشود بچه بود و او بزرگ .

میشوند بزرگ بودند و او بچه *

میشود اگر کوچک باشد و همگسل سسترنک میشود و تنومند باشد و تنه کوچک
میشود بدن بیمار باشد و او در تنه پست توانایی میشود تن توانا باشد و توانا توان
میشود چهره زرد و زار باشد و او در کمال زیبایی میشود و اگر زار باشد و رخسار متان

میشود این بود تازه شن

میشود و تازه بودتی کهن

اوست که در گردش و آشوب تن من
سیر کمالش ننماید در تن من !

اوست من کودکیم اوست من
هستم من اوست بهرحال ورنه !

باربادی غسلی ریخته است. اوست که نهك وند وزشت ونگوست!

اوست که کانین مقدس در اوستیا

سیریا که ریشه پدری است. این «من» به جزین انسانیت، برآهه ای از قومیت

اگرچه با او است اما کم تر یکسان نیست

[illegible][illegible]

١٠٠

من مکتوبات حضرت مولانا صاحب دہلی

من توالتا بین چشمه آب

گوهر جان بود جان ما مرگ ندارد که نبرد خددا !

جای این من گجاست؟! جای عناب قلعه است!

اما من بیژم منزله و حلوا است اگر هم جایش در گلستان است !

! خداوند را ستایش کن

! خداوند را ستایش کن

... نه که بخواهد از او جدا شود

! خداوند را ستایش کن

!!! خدایا : خدایا : خدایا

! خداوند را ستایش کن

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

و خدایا : خدایا : خدایا

- بر سر آید و نهد

برتر ازین و شاه مانسی !

برتر ازین و تارک

برتر ازین و زندگانی !

برتر از خودم ای خدایا جساودان !

فرمان تست هر چه باشد این فرمان !

خدایا کجاست دیوانست ؟

در کجا بام فرمانست ؟

در خودم !!!

آموده شدم !!!

کجای خدایا بخشود ! دیگر بد بخت نخواهم شد !!!

بده پیش برای سعادت !!!

اینست سعادت !

= بنام خدا !

بنام روشنایی !

ای ماهی بیا !

ای اهریمن کجایی ؟ !

ما برای نبردیم !

بگرد تا بگردیم !

(یکشنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۱۹ تهران)

دکتر تشدر = کیا

طیلسه من ایتمه

! رنه دانه زنی ایتمه

تالی ای زنی ایتمه

! رنه لاشق قلی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

!!! نای لاسه زانی ایتمه

(نای لاسه زانی ایتمه)

لیله - شش شنبه

نویشت باد زبانی باستانی

منشی نوکر در کتبت و کتبت خود بیست است

چون ایستد که برده دانه چشود وای میانه مارا بوزخ حالی بر کرده اند

وجود از حیات برور باستان برورد

گوناگون وجودند و در این میانها هم بزرگ عالی است

زده آبی از کشتی آلوده و برور برده جانجامد

و در این میانها هم بزرگ عالی است

تشی برور درختی میگردد

است و در این میانها هم بزرگ عالی است

شاهین در کتبت خود تراشید

شاهین در کتبت خود تراشید

شاهین در کتبت خود تراشید

شاهین در کتبت خود تراشید

شاهین در کتبت خود تراشید

شاهین در کتبت خود تراشید

(۱) شاهین ۲ - نموده شاهین یک پسر

شاهین ۱ - نموده شاهین یک پسر

شاهین ۲ - نموده شاهین یک پسر

نویخت باد زبان باستانی ما {

هستی در گردش کیفیت و کمیت خود پیوسته است : اگر چه از این جنبه پیوسته حالاتی پیدا میگردد که بریده دیده میشوند ولی میانه هارا برزخ هائی پر کرده اند :

وجود از جماد بهرور بانسان میرسد : جماد و نبات و هیوان و انسان جلوه هائی کوناگون وجودند و در این میانه ها هم برزخ هائی است .

زندگانی از نطفه آغازیده و بهرور بهرگ میانجامد : کودکی و جوانی و پیری نارنگند و در این میانه ها هم برزخ هائی است .

تخمی بهرور درختی میگردد : میانه جوانه و نهال و درخت و وزن آنها تفاوت بسیاری است و در این میانه ها هم برزخ هائیمست .

وزن از هیچ بهرور به بیحد میرود : ما از آن گرام و کیلو و تن راجد امیکتیم . سخن نیز چنین است .

شاهین در کیفیت خود فراخور معنی از گسته ترین تا آگسته ترین سخنها میرود :
نشر و نظم در شاهین بخوبی شناخته میشوند و در این میانه ها هم برزخ هائیمست .
شاهین در کمیت خود فراخور معنی از کم واژه ترین تا پر واژه ترین سخنها میرود :
شاهین يك پره يك باله و چند باله چند گونه شاهین میباشد . (۱)

(۱) شاهین ۳ - نمونه شاهین يك پره

شاهین ۱ - نمونه شاهین يك باله

شاهین ۲ - نمونه شاهین چند باله میباشد .

پیروز باد رستاخیز زبان فارسی]

این بود نهیب جنبش ادبی : این بود شیوه شاهینی و شاهین : اینست
نیروی که بغیران کمال بوجود آمد و با فشار تاریخ خواهی نخواهی پیروز خواهد شد]
ای تخمهای یوک پیوسید که باید پیوسید : ای برگهای پلاسیده بریزید که باید
بریزید : ای کودکان باغز زود تر بروئید : ای جوانان زنده بیشتر بجوشید : ای
هنرورزان راستین خود آزاد بسرچشمه هنر : بدریای نورتاب پیوندید و از آسمان گلها
دسته گلهای رنگارنگی بگلشن ادبیات زبان بزرگ و گرامی خویش فروبارید و با ایمانی استوار
در اینراه نو بکوشید که آینده باشما است] شاد باش ای زبان فارسی] شاد باشید ای فارسی
زبانان]

همین]

